رساله انتقادی از
زنان قاجار

رساله اقتصادی از
زمان قاجار

١

که اگر در رفع ظلم و بدعت جدیده حضرات نجف دخیل

ایران مرتبه حق را آشکار میکنند و برای اعزال داد...

خود عزت را بوصایت انتخاب کنند حرف حق

گوینده در ابتدا از دعوت ایشان عاجز است

من دیگر در صدر علیه ایشان نطقی آید هیچک در نظر

اهل تحقیق پسندیده نیست گر بگوییم امور موجبات غیظ

وجه و آتش سوزنده این خصلت در میان این

در طایفه شیعی و فروزنده است و در بعضی المؤمنون

اخوة و حُب تهیم رسید که برادران دینی با این درجه

المعرّی
ابو العلاء
کأنک کنت مع الله ما فارقته [illegible]
فما لفلک [illegible]

وله
اقول لهم و فی [illegible]
[illegible]

وله
الیس کف کأس [illegible] غاما
[illegible]

وله
فکیف یخط [illegible] القرطاس رسما
و شأن الحب [illegible]

در مقام نفاق و بحوشند اگرچه شریعت درست

است پرست در حفظه ناپره نفاق و تجیه بر جات و ده ق

ودامن کمر بزنند و باسباب صلاح ذات اپس نمو برداشتن

را حفظ نظام شریعت و مصلحت شخص و مدارای عصبیت

و نفسانیت ده‌هدار و حکم بکفر این کنند مصلح را در محضر

صادر میکنند و آن بیچاره تا قیامت مردود فریقین است

دین را علم وجه ، بعضی در طبیعت رو سالت مرتبه

را منسوخ شده و ضرر آن بهمه نفوس و جمیع معادت میرسد

احکام حق و دین حق از اعتبار افتاده یک حکم در بیت گذشته

کرده نبی

قوله

فقالوا من الطاعين المعالج

تصرف کیف شاء بها علیها

قوله

کان ابا الوحید و ما اعظم

بوها الفضل ان یابی بعظمها

قوله

فتاول من لطافته بها

فرق فوق لیلا و نهما

ایضا

خالک للحب اسلمته

و انت خال الکریم الیه

در نسخ آن درست نعی آن باشد

این بحث بر شده به شتاله میرود در نسخه جات اطبا در نسخ

د مزاج هم بسیه اگر طبیب به چند مریض بدادوری کی از همگنان

او مقدور بصحت است باستعال ده دوای چند نسخه بسیه هر

بهبود که بیمار بامی بر است تا نسخه طبیب دیگر بتصدیق حذاقت او

بادین اتفاق در عصای بهت هم بسیه نفسانیت بر بین

که میتوان باور کرد تب تو از قرار با منصرف شد داگر نفرض

رف شد و از کجا اینه هنه قرار با راز باز نگاه خود قرار

ن نفاق و نفسانیت بسبب تفرق علما شریعت را زد

قوله

کانما دنیا الفتی عشقه

و نفس ابنائها الناظر

قوله

یحسن منها و من حسنها

و هی اذا بان عمری دائر

ایضا

حر ری دیانا فالکرهت من الشیب

فلو علم الحلیل شب الشیب

قوله

اضیا النما سام وضع اللولو

ام کوکب کبیر الحبیب

قال
و اذکری لی فضل الشباب و ما
یجمع من منظر یروق و طیب
و قال
غدرة للخلیل ام حبة للغمام
انتما کده الادیب
انما
فلا الذئب الا ان فی کل فن
و لطیف الندی و حوب العذل
و قال
ایها اللاعب الذی فوس النجم
همت فی الکف بالصهیل

در سه درجه مشغول داده رتبهٔ اولی را بعیشات علم و حلم و وقار و حفظ
صنایع و عقار از همه کار باز داشته زبانش در کام است و در عقد [illegible]
یثرب شریعت است و بس حمله میکند کس اگر مطلوب مطالب و حقیقت
اش منتهی شود چاره فوری بخواهد چون ثمرات و جوه خود را در
غایت خفای بیند لاجرم مشغلهٔ را بنظر حضرت صاحب [illegible]
عید بعدم نسبت میدهند و زیر رتبهٔ اولی بعضی حکایت که
از آن نسیه چاره [illegible] جرمی در معاملات شرعیه مردم بکار میبرد
و کم من ید فیابها عن ضرورة و کان هنا الی قطعها لو امکن
رتبهٔ ثانیه ردم [illegible] حیات خود [illegible] درست کردن عنان عوالم
داشته

و قال
من مبارک [illegible] البیان و فی کفک
تعلمن کل ریح و [illegible]
و قال
تفرع اشیاء فی المجال و لو جاء
مردی بالتاج [illegible] الاکلیل
و قال
لطف رای لنا بیر الملک [illegible]
عظم بالواحد الحصر [illegible] الدلیل
و قال
انت فوق الصولح و هند الحلة
لست فی غیرها بالحلیل

در شده که مبادا شده حادث شود که از دفع آن عاجز باشند و لها
حاله که شده این علم و بعث باب بکفایت و نعمت همه حق
شد از ترتیب عوام مضایقت دارند رتبهٔ ثالثه و ترس صعود را
نعوت جسمانی طی کرده راه نبرد و غایت علم طلب
و عند الشیخ کتب من اهله سطرة و لکن ما قراها
هر یک جز و مجرا با تصاحب کرده دیده [illegible]
مرادف ترجیه [illegible] دارند مجرد کتابت و در کتابش بینید
بذا الحکمة و ذلک الکتاب بنیند [illegible]
[illegible] گذرد مقام قیت [illegible] از هر جانب صد

قوله
قد اتتنی هذه منک بالامس
فقابلتها عن الصبی
عن ان الطباع فی الکتب قد
وانتقال الوقوف علی جهل

بند نود و شش سیم که از سحاب برخیزد با خیلی سحاب بی ازاند و منه
و از دنیاه و دولت و بند میکند انها یکه از درجه شاه صادر شود از
احکام درجه دولت و ثانی نافذ نیست زیرا که در اجرای حکم خود
تا همه جا هم اهسته دو باش بد در حالة شهر جار این طبیب را
و طرب و کلم سینه زن و دسته گرداند و دمید داری مردم او باش
و هنگامه جوان دین درجه علم دارند از درجه اهل و شاه سینه مردان
مذهب شیخیه از شعبات شیخ است این اوقات
یک عقب زمین شد و بچه دولت بیت ایران خلل کرد
قوانین بیت را شمر مزاج دولت حید کرده پیوانین
نت

ملت و پیشکاران دولت را شولیت خاطر از عدم این علت
نیز قحر کرده عشوب و سیهد دولت ایران را شوقات
اندرونی و پرونی هیزان ذی ادکه است
بتری شد یک شخص نقطه رخواهد کرد و ادراعضیت این هیئت
جمیع دد سیم اورده از حوصله دولت بیت خارج باشد
و از برای دولت یک گنج است و سیهدی تعیین کنند
که برده دولت باشد عادات حاضره ایران طبایع و طبقات
اهالی و دول خارجه را از دولت بعدم مشعر کرده
و اغتفاد و آنها این شده خلم و تعدی درحد و شکسته و اعدام نقش

و در ازای تقصیر یک نفر جمعی را تاراج کردن مردم را
به سبب ارتکاب و ربط امر دیگری در سودای خاص و عام کردن
و همه حقوق دولتی و ملتی را با غرض نفسانی در زیر پای
ضایع و تباه گذاشتن از خصایص ایشان است
و این دولت بخت را که دولت ملتی شناخته اند و حقیقة
و حال آنکه در ... فقرا و ضعفای ایران در بار هلاکت
پیش تر از آنها دارد است از ظلمیات فریاد میکنند
و زبان عجز از زیانت گله می پرسند و تعدیات
حکام و امرای بیقاعدت عجم موسوم میشود حکم کی

با این عدل و حساب شاهنشاه به همه جا فرامین سرحظا مینوشته
بخش حکام از چه بابت است رعایت گله جواب میگویند
هر گاه ضعفا خود جواب نگویند سکوت رعایت گفته حدیث
رضا است و همه ظلم و بدعت دخل را بر ببین واگذاره است
و ما دیده ایم در امرای حکام و مباشرین همین تعدیات را
در کمال جرأت با اسم خود بیقاعدت عجم خود پس کسی قیمه داد
میکنند و در عوض اینکه تنبیه کنند و چرا از فرمان پیش تخلف کرده
و عدل شاهنشاه را به ظلم تبدیل نموده اند با آنها نوازش میکنند و جور بیشتر
تا آنها ... همان بیقاعدت عجم باب

مداخل بار حصی است برای رخت کلی ده سه مقدار
آن میگیرد و بقیه موجب استحصال نامردم تقسیم میکند بعد از آنکه
بخرد ما خود رسیده که میشود پیش از آنها رجحان است زین
حاکم بار حسیم بهانه جو به تهمت یا بازاری روحی ارقامی بگیرد
خود رجحان گرفته جزو ماخوذ نظم رفته وحاله باسم تفاوت
جمع بر مالیات افزون میشود و سالهای سالی فقرا و ضعفاء
که از اداء جمعی ثابت عاجز بودند باید جریمه مجری را بدهند
که نمیدانند کیست مدیره ذمی بار را کشیده و دعا بر دوام دولت
میکند   ازاین تفاوت جمعی و جمعی غایب میشوند
تجارت تازه

تجارت تازه اینکه دارش که شبیه است با بازار هراج فروش
که هست نیست در بازار هراج معامله آن هیچکس ممنوع نیست
واز این بازار ترتیب یافته کان ریز در کان ترتیب و تقسیم میشود
خاصه آنها که اینست منظم مواشش ایشان بای رعایت حقوق
حرفت وحده و دیگری بیلیاقت و استحقاق را دیگری این بازار
نمو و پیچیده کرده و بهتمرین محرمات حق داده هر درجه ازاین جنس
و بهر بسنج از مقررات بابی باشند نایب نشوند خشق
بچه رفتن قضایی اشخاص چند در حدود عام استاده اند
متمت تعصب و قدر تقریر به بهان روش که در بازار هراج است

اسم چیز آنچه باید تحریم شود در لوحی تحریر شود حاکم را در جهت
دفع و عطا مبلغ معین است اگر اعتبار شما قضا کند نصف
مالیات یک ده تومان بابت محققه در حق تعیین برقرار شود
با مناصب متعدده و مشاهده بخش واحد نقوش نفیس باید راه
تا حتی مضایقت مسدود است و تعیین نمودن باز کرد و اگر
دقایق کریم اشیره تا حاصل زمین فقط فقط مقررات
دقیقات مردم را برده یا از شرفین عقد اولت یا از
پیش شعب دهی داده متصدیان بازار هر روح برای چیزها
حاضر نه نشسته شان دین بازار عموم را رجوع رجحان داده
حق کلا برد

حق کله برداری فقط مزد و سعدم امثال را از نظر مشاهی کرده
شرف حساب و شرفین دیگر نمونه برای کار را مطالب کرده
عده مستوفیان از حساب گذشته و به درجه رسیده که جزئیه
درجه کسی شماره آن جا خط نخواهد داشت باید در این صورت
ریاست کلیه نتواند تفاوت عمل را دخل خزانه فرض کند
و پایه وزارت مالیه را بحسن کفایت خود بالا برد که
برعیت و ارباب صنعت و حرفت علما و عمله تقویت کند
باشد هر دو پرچشمه دو در امور زراعت و فلاحت و افتتاح
و اختراع صنایع راه مراجع با ارباب فلاحت و

القا کرده باشند و مانند این مبادیها را که مستعد اداره شدن

ودایع پروردگار است محبت حقیقی بخواهد که ثمرات خوبی

بر آن مترتب شود

حیات انسان در دوره نشو و نما باقتضای عده و جهه

باطن که با وزودن حیات وارد کرده مراتب را تحقق بپذیرد

مقرر داشته دنیا دی در فرق جناب آقا است

قرقچیان آن دی چه در لباس ارباب قلعه گاهی بلند باشند

نیز حاضر شوند در ضبط و ربط ارتفاعات ممالک محروسه

مصروف دارند چیزی از قسم نقشه

جسمی اراده جسمانی نیست که آیات

دیوانه است در آخر سال بهار وسیله به دست همین قدر

قلیان نیاز حضور جناب آقا است برای برگ اوراق

چنان از حسب مشیت جناب آقا تشییت تعیین شد و در عوالم

نطفه و علقه و مضغه به درجه از درجات سابق برقرار نه

مقبول‌ترین است

میرزا و لطف قوری است که نطفه او بضبط بسته شد و از جمله کاری

خشه نشو مستوفیان رسی مقدار رتبه اولیت و اولویت

داشته باشد در اولین درجه با رجوعی داد و نشو داشته

چندی ایشان از معاهدات و ولایات سرحدی است

که اگر برعهدت ارباب ایشان جمع خالصه که قبضه شود از

آن حاجزه وارد وقوع تهمت دیم نشید اگر از حالت

فرق شمه بخاکپای مبارک عرض شود ریش حاجی میرزا شفیع شیرازی

در گیر است دار چشم میرزا نصرالله گرگانی دیده شیخ درین

قرنه گری از آنست و دین قورت امرازی از دین دولت دار

دین قورق سخت که ما داریم ایشان چه سید است فقط دیوانی

و مواجب چاکران دیوانی را چه جور خرج رانیسی دهد

میکند   دین قورقچیان در این خزانه

تخفیف

ت

هم ریاست کلیه با دین خطرات عمده که در شرق

دشتهای خراسان مشاهده میکنند هم وحدت

و مترصد است که از جنس آن تهیه رخان دکوت

در مرکز ولایات المقاطعه خراسان به میرزا سیح ثانی

یعنی میرزا محمدرضا متعین شده با دو چه خواهد رسید

یکنفر از تیمارخان ماکه قیمت آورد ما اقوام ساختگه

در کستان دما ورا النهر را به تعصیب دیده در کتاب

سیاحت خود از حالت ترکمانان دشت و ترکستان

که از آنها تصنیف خراسان میشود فصیح شیخ بیان

کرد و چهار تا سقف یکی از دیگر دولت ایران از عزایم شاهانه
که اسباب قلع و قمع ترکمان است عاجز شده و با آنها
معامله‌ئی نمیکند بنابر خلف دولت روس در استیصال
این طایفه مراتب پیش نگذارد که ثمرة النفعی آن تصرف
شهر هند و بخارا است و ثمر بالمآل آن خدا داناست
که چه خواهد بود   دولت ایران عوض اینکه پیش
دولت روس به پیش بردن آبادی و استحکامات
سرحدیه ترکمان ضعیف کند هر یک از ولایات
سرحدیه خراسان را یک سلطان نشین معتبری کرده
تا اگر

تا اگر سلاطین مزبوره به بزرگی کلده و بیرق اقتدارش تقویت
های ایلچه سرخ ترکمانان را تنبیه بکنند سلاطین مزبوره
چون مادام سلطنت جوز از در ابقای ترکمانان و حیثیت
دائمی سرحدیه دانند هرگز قطع و قمع بلکه برنجش قلبها
ترکمانان راضی نمیشوند هر وقت آنها در ترکتازی و غارت
بعید العهدی نمایند بمراسلات مشفقانه ایشان را به دولت
داخله خراسان دعوت خواهند کرد که در زمان تاخت
و تاز کاملی حق جوار را نگاه داشته نمایند و ما را
چه فرسخ مسافت ترکمانان میرود از دولت ایران

هم با قیاء زائش جدیده نایل میشوند از این فاتان گاهی
با استعداد دولت ایران ضرر و خسارت میرسد با این معنی که
هر وقت از ترکمانان در اجابت دعوت قصوری دیده
میشود جات مجوله سرحد حکومت خراسان را مضطرب
و طمع شکنیده مجمع استعداد دولتی و اطاعت ایشان بداد
بهای ترکمانان پراکنده کنند اگر فتحی روی داد به بهت
جنس و روایت ایشان رواج شود ترکمانان هم متنبه شوند
که در اجابت دعوت قصوری کرده بودند
اگر شکسته که هم رسید سرباز و توپخانه دولت بهر بی میروند
و ترکمن

زمینک و ترتیب مقصر دولتی است و نمیدانم از چه راه خوارزم
یک ماهی زمین نه سلاطین نزدیک و از راه زایت با کمال
سرعت بپای تخت خواهند شتافت تا در میان صاحب از
ضعف دولت شاهانه و استعداد دولتی تجزیه داشته باشند
اولیای دولت ایران اگر فرانسه تعارفات ارکان
سرحدیه خراسان شوند از خرابه دیگر و محروقه که بعد از حول
اختیار خانی از محال دره گز با سیری رشته و عقب و هاک
مدتکشه نش وقتی خواهند کرد و سازش امیر حشمان دیگر
و حیدر شاهان سهام الدوله با ترکمانان سازش است واللّه پرایشان

واجب بود در بودن اتفاق رفتن ترکمانان مروه را این
شده‌ای از اطراف وره گذر نمایند کیومرث میرزا
که ولیعهد مرحوم از رشت او تبریز داشت بی‌تقریبی حاکم
شاهرود و بسطام شده و این ولایت هم سرحدیت کامل دارد
و هم مرکز تجارت تبعه روس است نواب مری الملک را تبعه
روس ترکمان پیاده لقب کرده اند در سه ماه حکومت دست
پایش اسب زنیه که بخطوط سرحدیه ترکش کند و یک طرف
در طرف کم هشت هزار تومان مبتلی در بر دادهای این ولایت
تعدی کرده چنان بر مردم سخت گرفته که خانه و عیال خود را گذاشته به شاه عبدالعظیم
آمده‌اند

آمده‌اند ریاست کلیه ایشان را به دیوان عدلیه فرستاده ضعف
الطالب والمطلوب کسی مستحق کیومرث میرزا منفرد است
رعایت حقوق دارای نوکر متظلمین برنوره بعض قرابتی میرزا یحیی
محقق شد که مرده ایشان زد با عمارت عیسی زنده کند و از آن
حذاب در سالها با برادرش چشم بنده قدری با تنهائی چه
تا قدر کیومرث میرزا را بدانند از کرمها که آنچه را ایشان
از چشمه سار ریاست کلیه است چاره کننده تا زمانی که
ولایت در اعدام دفتر آنها مرقوم بشود بر حسب کمی حال
نمی‌شود که در زمان سابق. بچه قحبه میرزاهای ولایتی را در کلیه جمع و تقدیت

راه نمیدادند بازنمودند با عداوت میرزا مسیح فارس نبی میرزا
ابوالحسن خان اصفهانی برضد میرزا حسین، قرخان خراسانی
بطرز میرزا محمدرضا سرحددار عراقیه و حکومت اصفهان شد
نسبیده عزل است ذات اینی در همه اتولدیت را
ملک سرورش وخانه قدیم خود نمیدانند در آنجاها کشته و چو
دوران ظلم و جور تعدی از حکام دائم همه است این طبع با زخم
کهنه خشم که گویا تازه از غارت خانه فارغ شده در آنکه
دادفراز بری عشیره گیری و عاشق گیری جهدی دارد و قحط افقراد
با شغلش که علاوه کار خویش خط و خال صرف است الحمد که
مردم را

مردم را با تسمیه شرکت خود چپاول زهرآلوده کرده که یک خطه
را زهره آن نیست آن حق خود را تصاحب که یا عادی
قدیمه و و عادی حکمرانی و تنی بدست هم داده نوازشالله
ملک بالاستحقاق کرده لکن همت سایر حکام بضبط املاک و ع
و قرای مقصور است ولذی ایشان تصرف قصبه ولوکه
قانع نیست محال چمچال و قیمون تا
پرده باب و قصر شیرین ملک طلق او شده کاشش
این جمله بسته به تو قیمون شده
دولت سمپاد شده حق از غضا داده نیم پشه هر

عمری است عراق عجم از قبضه اقتدار او منتزع به المدة است

و عراق عرب از احتکار او در حین و انطلاق بر جا است

طی این سلوک نواب والا را بنجد شعبه منشعب کرده

و بطی هر شعبه وکیل منتخب شد

تعدیات داخله او در کشف وکالت وزیر مالیه

مخفی است و در مبادی سلوک علیا دولت ایران است

و شرف جبین در بار از ذات سلوک پیک کمینه بسته

که چرا از شاه رفته بر آنچه الوف بر زده اند و پایه سپاه

بما داین بهمه کشید — خطا از خارجه او بوکالت وزیر

امور خارجه

امور خارجه مشغول است حقوق سرحدیه آنصفحات شوره

عثمانیش گرفته و پیش آمده و رعیت سرحدات طرفین را از دست

اختیار کرده شکسته ولی رفته از ممالک پیش کرده ثبت دارد

اعدیت خیلی لطیف عشیره بنی لام در بعض شط العرب

تمکین کرده . . . . شعبه شعبه کار را او تر و تش و چشم

بنه بسیار قوه کاذبه کوکب است خاک قدم او را کحل بصر

خود کرده تا رتبه اسیر گاه گرفته از این جا معلوم شود در

ترضیع اهل و تحقیق فرع و الحاق شعبه و باید بر دل

درجه ثبت و دلکه که شارع عام است بر کمند

برای استحکام چقدر بافایده است ـــ از وسعت خیابان شمالی ارگ

به خندقها یا وزوایای قورخانه مبارکه روشنائی افتاده که

حاصل عمل سنوات آنجا را بطوری کشف کرده که معلوم میشود

اندرین صندوق جز لعنت نبود دیگر حاجت نیست در

شلیک روزهای پنجشنبه توپ و تفنگ بصدای نحیف

شهادت بدهند اجزای باروط بیقوت است

قوت اجزای قورخانه همه وقت بر قوت اجزائی

باروط چربیده و دلیل دهنهای ایشان باز است

گرسنه ازین راه سبیل چرب کنند حتی میرزا علیخان اجزای
بار کرده

بار کرده که به بهانه‌های بسته دوله از قپپی باز دیده خیره

چیزی برد از دخالت عضد الدوله و نظم نسقیه گزاف ترخ

داده حاصلی جز دردسر برای دیوان مترتب نشد

بلکه بیفزود درد دیگر از رسوم تبتی و تبرزین

حرارت هوا و شیشه‌ی باروط دور فرو رفتن خشک مجال

نمیدهد نظم تازه قورخانه را بطلی بد بسیم بی رتبا

و پهلوان ترسو از ترس تکالیف شاقه دور از جنگ

دم بسته هزاره شش میان‌دار در وسط زود رخانه

ایستاده بر چهارکارشتی یاد میدهد به دو نخوش اولاد رنیم

و منصب شهانشت بدن و کشیده که ابرو و برجستگی

اعضا و شهلا چشم و عرق خوردن است و عرق کردن

اگر سال و ماه احیا و صنایع هنر تازه ایراد بکند

آن هنر را بحس سلیقه و قوه دراکه وزیر جنگ

رواج میکند که از شر او آسوده باشد ولی اظهار

وزیر جنگ گاهی او را مجبور میکند که حواشی

فردهای حساب را تصدیق بنویسد کار بیرنج

از جوش هرزه بجائی خواهد کشید که دین پاره

اختیار نماید اگر در این مسلمانها حقیقی تعیید

دین خود

دین خود میدانست که از دین آزاد بکند

نفس نیت و غرض و خصم عدل و نصفت است

مادام مرگ در جبلت سعدین ایران مخمر است

وزیر عدلیه ایران در این منصب که بد بدم

تر از روشنائی برق است شرق و غرب آفاق را

از قسط و عدل منور کرده نمیدانیم با طرفین و تظلمی ابدان

معاملت او چیست که مدامت اینها برای عادت

در ویشان و ارباب طلب قدیم را ازین اعتبار جدید
از درگاه پس خانه برخیزانده ولی جمعی را بدر ویشی شاهزاده
پیش تر اعضای مجلس عدلیه از اولاد و اصحاب وزیر
و اسباب وزر آقا سردار که ولد ارشد اوست
و اشد از همه علی الطلیعه کالکنزه الواقعه فی صدرا
لکلام در صفت کلام رایق و فایق است در همکنان
فایق سابقه تعلیمات نظامی که یکوقتی سپهدار
با فواج عراقی فرمان میداد شتاق گونه پیشاپیش
محصلین می افتد بمشق قهقرائی با هماهنگی میدهد چپ
دراست یگوید

ش

ش

دراست میگوید و در تقدیم پای چپ تاکیدی دارد
اصحاب و اولاد بعونه و قوته همه در خنده او ستاده
که قول حق را نشنیده انگارند
اطاعت همه حق آن
پیر بی بضاعت با مردمی این جوان است محاکمات
بترازوی عقل او متوازن است نه بتراضی طرفین
از محاکمین هر که انصافش بجای معتبر است وی
حق است والا بی حق خواهد بود و از مجلس رانده
که چرا در دیوان عدل جورانه نحی رانده دیگرا که

در صورت اهل شرع است نه بر سیرت ایشان
با خود همدست کرده بدستیاری قاضی ادعای فراش
پس مانده را پیش کشیده پسر و نیز نه نتیجه بالله
از حرص و آز این مرد پیر معصوم نیست از عجایب کیست
با کبر سن و شهادات اسنان و انتهای عمر که وقت
کم آزاری و نیکوکاری اوست به امری ابتدا کرده
که بحالت حالیه و قرون خالیه او هیچ مناصب
نیست و دیوانخانه عینه دکان خبازی شده هر چه
بخت میشود این بدبخت باجازه عالم معهود بادراهم معدود
برنفع خود قبض میبرد

به یوسف قرض میدهد که از خداوند عز عوض بگیرد
اعیان عراق و استراباد و سایر بلاد که فی الحقیقه از
ظلمهای نرم و نهی ریاست کلیه دیوان عدلیه پناه
هیده اند   یکسال متجاوز است
بی آب و نان در خرابهای شهر برهنه شاه جهان
باحتیاط اینکه عارض در این قحط سال مأیوس و نامراد
باوطان خود عود کنند عاقبت خوب نخواهد داشت
و بیم مفسده عظیم خواهد بود شفاها سفارش فرموده در دفع
ظلم و تغییر حاکم و رد شدن رجوعها و احقاق حق

رعیت و شطهای موکد صادر شد در سنگ خاره قطره

باران اثر کرد از این مرد جز اغماض از حق و اعراض از

ذی حق امری متمشی نشد که رعیت امانت خداست

که بپادشاه سپرده و این ستمها که برعیت میشود که رعیه خیانتست

نجد او نه جل شانه بالفعل کار متظلمین که به دیوان عدالت عارضند

بجائی کشیده باو شید خان که در واقعه مرد فیما بین اشرار

ایرانی حکم بوده و بحکومت نور محمد خان بچه ترکمان

و احکام الامانی او که نمونه است از دیوان خراسانی شده اند

ای نخله طور

ای نخله طور و نخاله نو ظهور

معجز موسی بنما ید بیضا بر آید بیضه دولت بجار

سحره تعطیل را تعدیل کن آیات تسعه را تحویل بده

جراد و قمل بیار جواب جهل بگو

خورده برده هزاری بی پرده حرف

بزن مگر نه در مدیح تو گفته اند در پس پرده هر چه بود آمد

فسانه‌ها همه خواب آورد فسانهٔ ما ز دیده خواب رباید فسانه عجیب است

ظلم و ستم رجال دولت ایران تنها بر رعیت ایران نیست

طبقه سپاهی ایران را از جمیع مخلوق مظلوم‌تر می‌بینم قشون

سایر دولتها در دعوا و مقابله با دشمن چشم جان دارند

قشون ایران از روزی که بنوکری مجبور میشود دوچار گرسنگی و عریانی

است و در مقابل این دو خصم جانگداز چون راه خلاص

خود را بسته میداند جان فشانی و جان نثاری را که از

القاب چاکران خاص پادشاهی است پیشه خود

کرده تا روزی که روح پر فتوح او با امید وجه برات قبض میشود

و بدرجه

و بدرجه شهادت میرسد هر روزی هزار بار میمیرد و زنده

میشود   کشتگان خنجر تسلیم را

هر زمان از غیب جانی دیگر است   از تاریخی که

امور قشون ایران بدخالت وزارت مالیه

مشروط شده این اسم بی مسمی هم که بمنزله آواز

دهل بود از میان رفت روسای نظام از خوف

اینکه بتحریکات متداوله و شوراندن تابین بر

صاحب منصب دوچار تهمت نشوند خود را از تعلیمات

قشونی کنار کشیده. اگرچه سرباز را چند در کوچه‌ها

افتاده از گرسنگی مرده است تکلیف ایشان اقتضا
میکند نعش او را از خاک بردارند چشم ها را بهم میکذارند
دمیکه زنده از علامات حیات توپچی و سرباز ایران صدای
ضعیف است و گاهی از طبل و شیپور بلند شود و اگر این
منظومه صرف شرف و باب و ریاضات و دبوس آنها
و اگر شخص پارسا است اگر از مردم شهر شبها که در بازار
در خانه ها گدائی میروند رحمی نشود با این تجزئات
عددی که سه ماه و چهار ماه در چهره خزانه و قوت
ادویه آنها بظهور میرسد خدا عالم است که سرانجام تا چه خواهد آمد
با این

با این مایه حربیه و کفایت وزرا
البته اگر برای دولت ایران فتنه روی بدهد و دولتهای
همجوار در منظورات آینده خود در تعجیل و شتاب
کنند و در صدد تصرف یکی از ولایات سرحد ایران
بیفتند کار بجدال بکشد یا در داخله مملکت اغتشاش رو
بدهد و بشوند از طایفه بابیه جمعی از جان گذشته به
آن عادت که شنیده ایم مثل فدائی های ناگهان از
خفایای بدر سر بیرون کنند رجال دولت ایران
با این ضعف قوه چه پیش خواهند کرد جز اینکه نفس

نفیس پادشاه برحمت بخشیده و برای تهیه یکفوج هرادرشم
فرمایش کنند دیگی ضرورت نه بنده دیده ازانکه از جانب
آقا یابس یکی خاصی کرده به آقا جناب مترتی کرد
هم یکی از قطعهای نواب سعدالدوله دست و پائی بکنید
معاونت رئیس کل مابردار کل باسابقه تقویت
این در شخص بخشیده چیز باید حمل کرد ادعای شارکت
نقطه کلی که طبع توجه جناب آقا در رعایت کلیه
روحی نشد در حق دیگری استعمال میشود دیگر اقتضای
جلالت جناب آقا که از دوستان قدیم احتساب ات
وجایزه

و جایزه یکی آنها را باین منوال داده و دیگر اقتصادی بعموم
عوام که عزیز با دلتال مشهور یوسف است
که یکیه از شطیات دولتهای خارج دهدهع دارند ننه
وزارت مالیه دعمی حساب که از اعمال حسنات
آن رتبه را نداردکه وزارت دیگر تابع او شود
اغتشاش انیمی دیا پاشدن قسط دیوان و محاکمات
دفتری درانی در سه سال پادشاه را خسته کرده بدبشه
وزارت ضعیف را یک تقویتی قوی کنند و کار
بر همه مردم منکشف شود اعتبار آقا باید گرفت اغتشاش

کارها شدت کرد خارج از ادبی چاپی سردار کلی رف
حقات نظام و سایر مرجوعات او را با نقاط جهد
دنا تمام که ابتدای آن با معاونت معاون الملک
هیچ چیزی پیوسته نیست حتی که داشت عزیز دیده شد
قهرمان را بار قسمه گرفت پاشا پیشه دار بیاید
رفت پادشاه دید و حد ذنبت آقا هیچ پیش
جمع نمیشود در باب کلیه که این اوقات در ایران
متداول شده اثر خود را که عجب دیگر خوبی است
در جاده هم ظاهر میکند امراء بنزل عزیزخان نفاذ
یافت

یافت امور قشون به دو نفر از غلامان آقا که بمنزله برای
شاید رسند متوجه شده پس همت آقا این دو شخص
کار خود را نمیشد در امر جیره سربازان قراری شد که
مقتضا به دست مرحوم اسمعیل خان خزانه دار
منظم بود قراری بدهند که زحمت آن بر جو مبارک
پادشاه زند از کتابچه های تعلیمات قشون که
متفرق دیده نشده نوشته و به خط همایون موشح شده
وزیر فرمود جنگ و عروض خوبی دارد و میگوید بعد از
سالهای تجربه در خدمت اینقدر خاک بر سرم شد

که عقل خودمان را بگذاریم مقلد مردکه فرنگی بشویم در شیمان

به دست چند نفر جاهل بشند تعلیمات قشون سلطانی

داست و پس حاضر که آدم بتواند زحمت کارها را به

جند د افغانها صفویه را منقرض کردند کتابچه خطهایش

داشتند تا در هر جای بهتر افغانها را پاره کرد تمام

هندوستان را گرفت قواعد فرنگی نبوده است

از این چیزها را همینه انم شعلی پادشاه بمن محبت کرد

که از کلت پردن پانصد هزار نفر در این سپاه از

ترقی دارند طالع عجب چیزی است مردم ابدو خوانده

بمن رسید

بمن رسید باید گرفتار این لجی کاری بشوم باصف

حال این ده نفر که از وجودشان هیچ اثری تمشیت

نیست پیشرفت آنها که به کاری شتیت و اراده

آقا هستند بگوید که در حواشی آقا موجودی خر خود

شان ده کنند گفته ام مردی هستم موحد و درویش

وجود این اشخاص مغایر درویشی است راه اختیار

در تق و فتق امور را به هر دو سپرده ایشان

باسم ماشین و هر دو خر چند که حضا له و پیش مانده

و صاحب آقا است نفثه المصدور میکنند تا

آموختن بدست شان پایه اسبی تا زندگی از اسباب
عمده که در انعدام دولت ایران تعجیل دارد یا بات
متعلقه زبان آوردن این نظام است یعنی آنها
که بچه بزبان فوج ها در تصاحب کرده و از بزرگ
فوج بزحمت زرع و کشت و آتش ارضی و سمادی
بقدر حصه یکده متعبری منفعت پرنه تبتق و شاه
انبارها و با بشقوق و نیمه پردازی معرض میرسانند
سرباز اکفیلی دفعه پیش سرباز ها و داخل اردو ام نیست
اگر گنه در چه داشی زنند اسلحه را زیر پا از ردی خوشی
مردود
سرباز سرباز

سرباز سرباز است که اگر از گرسنگی بمیرد صدایش
بیرون نمی آید این همان سرباز است که در هرات
سنگر گرفت و تا حیات داشت سنگرش نیز نشده
که نشده است در این فصولها و حیث بر آنها
و تصوب عدمی غیرتی از برای سربازان ایران ثابت
میکند و بی غیرتی و بی کفایتی برای اولیای دولت
ایران که دیمیتی است فوق همه دنیا و اهالی ایران
اگر دولت وقت را دوست داشته باشند این
زبان آوردن و قطعه شخصی که در پایه سرداعی

هر دوغ یا برنج کرده داشتهرا اسباب عقب خاطر پادشاه

میشوند آنها را داخل حیوانات موذیه خواهند شمرد

و در دفع آنها جد بلیغ خواهند کرد پیش از اینها

اگر در شد این گرسنگی حرکت مذبوحی از زنها میشد

ناله و فریادی میکردند بچه لقمه حاضری که سبک و

سریع الهضم منحصر بود آنها را سیر میکردند یعنی بیچاره

میبستند و تا زیاده میزدند در این حال گرسنگی آقا

اقتضا کرد سربازها را بلقمه مطبوخ نیز تر از آن

گلوله که لقمه ایست دیر هضم و سنگین از دهن

جمع

حضور داد و بشجاع العالم ملقّب شد

از حق نگذریم این که گذشت از جناب آقا در گرمی

هنگامه ریاست یک کار با فایده ناشی شده

که مقدم ترین جمیع امور ملکی و ملی بعد از آن

شبیه سربازان است که از گرسنگی غوغا و شور

ش کردند این پیر کیه طریقت و مرشد طریق

حقیقت با چکمه و شلوار و اسباب حرب

آنها تاخته درویشی را داده ایشان باید کرده است

و هیچ شبهه نشد که اعضا والده ولد مرحوم هدف آن

کلاهاست اگر مشته فیته هم رکرد ریش خود را
شسته بحضور مبارک نمیرفت زن اعتضاد الدوله را
برای قوه کاذبه خواستگاری کنند از این وصیت
که یکدفعه ابلاغ جناب آقا صورت ثبت اعتبار
و عزت دولت برای خود یکی پستی اختیار کرد
و شبهه نامه در ایران همیشه سخت رد داد ازادم خرج
مخصوص رسید بخوابشها که ممنوع متی و نه موم دور آن
میتوان دست یافت باید شکر کرد که باید از دادم ازار خرج
مخصوص با در رفت اجرای این رسم الحق کارهای
منی دهد

منی دو تن است ایراد چنان آرایش داده
که هیچ خیمه شب بازی گردان نمیرسد آقا
شخص قوه کاذبه که بصدا ب دید جناب آقا
بالفعل از مهربان معتبر پادشاه است بعد از آنهمه زمین
عزت دولت را برد و آبروی خانواده سلطنت را
بخاک ریخت با صبر خود رجوع کرد با همه کس گرم
گرفت که در این گرمابه جدید مردم را خوب
سرکیسه کند شمس شعله جوالله دسر دیسه هر اراحطه
کرده دهب واکه شتری از حمام جدید بی سرکیسه پر دل رود

این جوان کامجو کامیاب بعد از این آرزو
و اسباب در حضرت اقدس همایون سخن جسارت
و جلد نفت کرده که کوه آورده است یا دفینه وارده
او بعد و کسی را مجال منع نیست زیرا که پادشاه
مجرب است و او بی حجب و پیشگاه اعلی بی حجاب
در انتظار رد اخبار خارجه چنین جلوه داده که
رای صواب نمای پادشاه تابع رای صواب
رد است و جمعی از متمولین را با لقای این شبهه
پراکشیده و همه را الحاق کرده   اینچه گفته شد چون
حق تعالی

حق تعالی جل شانه میخواهد بقومی بلا نازل کند
رفع رای صواب بعد از آن قوم بازگیرد و از این جهت
که به برکت نیت جناب آقا همه جا در احاطه کعبه
در حمت منقطع شد میتوان قیاس کرد که چه آیات
رای صواب برداشته شد به تشیاری ان قوه کافی
قطع نا صواب مدار الیه چنین امورش از اطلاعات
بد باکانه چه زحمتها که کشیده و تیغ مات شبهه‌ها که
چه مزاحمتها که از هر کس نشد در مدتها که نظم آن
سرتاسر آفاق را گرفته اگر از این جنس حیوانات می‌زدیم

گیر دو پر داب باز کنند که یکی بازوی عقل ایشان
قوی است و حفظ و تقویت و آبادی را حالت ایشان
دانسته و دفع آن حیوان موذی را از امور فوریه میدانند
و او را هدف گلوله خواهند کرد در ایران بعضی حیوانات
موذیه همان ساعت که متکون میشوند اعوان و انصار هم
میرسد برای حفظ آنها وجوه و اعیان ایران خاصه
آنهائی که عواقب امور نیاز ترند و چه این اسباب را میبینید
عقل شان مدد میکنند باطن شان در نور دیده است
کلیه کارها را نقش بر آب میدانند و منتظر صدمه که علی الخصوص
رشته امور

رشته امور از یکدیگر گسسته شود بهمین سبب با همه کس
راه مماشات دارند مغایرت ما حاضر است
که اگر یکوقتی پادشاه ایران در چاره کارهای لازم
بپوشند و حالت حاضر از او سؤال کنند جواب بگویم
که مشروط باشند بغیاب جناب آقا و این جوان
یعنی قوه کاذبه کمتر زردشتی از کرمان آمده بود
میکشت بیست نفر بلکه بیشتر به ارادههای قوه کاذبه زد
در کرمان دیدم سرهان روح دکینی اهک بودند
عینه تسلیم چاره نمیدید جواب

میکردند سالی معادل یک مالیات حالیه بجایزه اعطائی
داده که برای حکومت در مقابل این ضرر یکجو فایده نمی
بخشید و گذشته از فقدان و نقصان که خطوط شاهی ابداعات او
همه عدیات ممتنعه است از ارباب عقل و تجربه
توقع داریم باعتقاد بی‌غرضانه ما همراهی کنند و بنا بگویند
بعد از آنکه خلق و فرج امور یک دولتی با چه پایه‌ها گذشته شد
اداره مملکت چه خواهد بود جز اینکه برای کسب اصلاح آزادی
و نظم مملکت یک مجلس بزرگ تشکیل دهند که اعضای
رئیسه آن مجلس عقل باشد و غیرت چنانچه اهالی ایران
دارای قابلیت

در این حالت که کشتی حیات ایشان بگرداب فنا
نزدیک شد این مجلس صحیح‌الاعضا را تشکیل خواهند داد
ما هم وعده صریح میدهیم که نتیجه این مجلس نظم امور
دولت است و اگر مجلس را از قدر این عنصر
شریف بپرسند حرف مجلس را صحیح کنند به پست
ترین پایه فروغ تمدن یعنی به کشکول آب دهان
که این اوقات نقش مجالس است دستخوش هوا و هوس
و این مسئله روا نه بلکه جائی برسانند که مردم از گشتن
و گرسنگی نمیرند تا صاحب عقل و غیرت که حد او فنا

برای رهانیدن مخلوق خود مقدر کرده چه اشو و بعضای
حقوق ملی ممالک ایران را از شر این ها نجات کنندگان
این کنند   سفارت ما از مصیبت دزدان جنگ
ایران رطلب ها کتب کنند که اگر همه آنها را در این
اوراق درج کنند   هیچ قسی القلبی تاب شنیدن
آن را ندارد این دو شخص که امور قشون با ایشان محول است
یا حمله ها که از حوادث با ایشان میشود ثبات قدم
در زمینه یکی خود را در جنگ نمیداند یکی در لشکرگاه
از اهل طرب است دیگی از اهل طلب است یکی اگرچه
میکشد

میکشد دیگی ضرب میگیرد یکی در میدان مشق تماشائی
میکند دیگا در ایوان ارک بطیقاری مشغول است
در حضرت ملوکانه که هیچ پوشیده نیست
معادت خصمانه دو این دو وزیر با یکدیگر دارند
جنگ زرگری معروف است نه چنانچه خواهی و صرفه خود
جو فروش نه یکی با دیگری در جنگ است
لیک چون دیگری مشق یک زند   آنچه گرگان برادر بیند
جیب مخنیه زند   دو شمس یه گرند و بتحقیق با هند
رؤسای نظام این دو طرف وجدال مرحلانه را

باور کرده در طریق خوف و رجا و ضلالت و هدایت

سلوکی دارند

از دیگر این منصب باین شخص رسید الحق درست

ایران خود را تنگنام می‌بیند که هیچ منصب بالا شایسته که

و استحقاق بکسی داده نمیشود در نیابت کلیه که بر تجربی گیری مسعود و فرید

از این طعن نجات یافت زیرا این در واژگیه قصه از

تحریک و تحریر در خدمت دست و زبان فارغ نشسته

جمله شان از او شده بهم از قوه کار دبیر حفظ

شد می واجد غایت در وعی ترا و جهرا اسلام و اهل اسلام می دهند و همه باش

و همه همت شان بتمامی قوت شان مصروف است بتمامی

عملی قوت شان از ابواب شنه علم جنگ که

از حد اخبش خطا اخبش و سوق اخبش است از اینها

همان در فصل شکنجه و شعبه روحانی و جسمانی

اقتصار کرده از آن که فصل است نه مرتبه البانی

عذاب جسمانی قوت شان تجربه دارید جنگ

مرکول است و این عذاب مرکب است از ماده

شوراننده فوج سوزاننده و چادر برق

سنگ رکردن سرهنگ اگر تجربه دارید جنگ شیه اثر

شده مهترین ازواج مقصر و پراکنده، جلبهای قدیم از ضمن
تعلیمات جدید زنده میشود پس بانها پیش می‌شده
و اگر تحریک از آنچه مقصود قاصر باشد و سرهنگ از ترقی
دفاع سرشته، حقیقت امر در حضرت همایونی کشف شد
وزیر جنگ مستعد است برای تعذیب همان سرکردگان
که به تعلیمات از سرهنگ و سرتیپ شوریده بجهد
اعضای آنها طعمه تازیانه است و تماشای مالیک آنها
و متعلقات آن بهرحال هیچ نباید و بسیع جریمه زحمه نقد
کسی را حد توسط و حق شفاعت نیست در این صورت باز
وزیر جنگ

وزیر جنگ بجدول پوسته نفرت و فرزوری با ادبات
نوکر و بردی اگر خفت و اگر طاق آید عذاب او جالی
تجویز وزیر لشکر مفروض شد و این عذاب برکت ارباب
جز این جوان شصت و هفت ساله که هنوز حشر او با طفل
نابالغ است بخلاف ارباب قلم ارادل ریش
خورد از ته نیز نه که آنچه از حقوق قشون برد و نه
بشینه کسی برش در خچه لشکر ایشان از ارزل
مورچه پا رزن مجبور کرده که آلت مضحکه باشند
و خود با ضحک بدتعجب منظور قهر است روح یا قبض

میشود تا یک برات جهر کنند از مواجب تا یکسال به

کسر میکنند از دیگر نه ماهه دارچیره یکپا تقصیر روزه

موضوع میشود دیگر هفت روزه دیگر هشت روزه

و این ماهها هم با بهای نان مصروف شده در این

کسور خود را نفعه در میدارند قشون جدید است

و اسامی آنها در دفتر پارساله نیست گرد رسته

سواره ارددسته برای مأموریت فوری هر بار پادشاهی

حاضر شده این جوان به بهانه‌ها که عادت بحرین

پیت دفترخانه است از چره دخل منحصر که محکم بود بچینه

بصیغه علی الحساب با آنها رسانه مضایقه کرد

تا موقع مأموریت از دست رفت و نتیجه

که منظور یک خواهان دولت فوت شد

سواره هرچه داشت از اسب و یراق و تیغ

فروخت و خورد آخرالامر در کسوت فقر

و درویشی بوطن خود عود کرد در قشون ایران

اگر ظاهر آراسته گی نیست اما از بزرگ جلد

کتاب که وزیر لشکر در مبدأ و معاد نوشته

در آحاد و افراد قشون بر یکصفحه باطن همه سینه

که جمیع آنها را باید از اهل دعا شمرد نه از اهل دغا
والحاله هذه پادشاه ایران از دزدی راستی کرد
و به دستگاه میگوئیم دولت یک پاره
نصف دخل این وزارت بحق السکوت
آقا مقرر شد و نصف دیگر بالمناصفه این دو وزیر
تقسیم میشود باسم حق التحریک و حق التحریر در این
وزارت هم مثل وزارت مالیه در دیوان امور دولت
برای بردن حقوق نوکر ترتیب شده و همه مأمورین
دارند که آنچه بهر اسم و رسم از بابت مخارج قشون
بخرج

بخرج ولایات آمده بتمامه ضبط کنند قوه شامه
این وزراء بدرجه ایست که اگر بو به رسد در اقصی بلاد
سرحدیه دیناری از بابت جیره و مواجب کمتر
رئیس خودکشی میکند تا خود او اخذ شود

روحانیت قشون

ایران افسوس دارد از اینکه پادشاه را
در مقامی میبیند که باستماع این کلمات که شرح حال
قشون ایران است گوشه فرا بدهد و این الفاظ
رقت انگیز را استماع کند

این قشون با اینکه عنوان خود را بر یک سرازیری هولناکی
می‌بینند باز خود را از خیرخواهی و غیرت معاف
می‌دانند و بزبان حال میگویند تا وزارت جنگ ایران
این گرگ خرف قلدر است پادشاه چه خورد
بمصارف قشون و مهمات حربیه ضایع کنند
رعیت و سپاهی ایران الحق از شدت ظلم و تحمیلات
ناگوار کسالت و بیحالی بهم رسانیده‌اند که آنها را
هیچ چیز بهتر از این تشبیه نمیتوان کرد که به مریضهای بلا صحت که بر گرد

شاهنشاه همه شهرها را از برخی کرده عمل جلوس را بر داد
که هر چه هست من کنم در خزانت که بس و بی باحوت
و خاص چرم چرم را بدیوان را چه میکند که حب التقیح
با جاه عهد تعیین انتصاب او یکی از مقربان ریاست کلمات
که گویا پیراهن یوسف است و دیده‌ها که از خون نیغه شده
بر بوی او چنان میشود و بهمین سبب از فراگرفتنها عار دارد
تا وقتیست آنها کار دارد از جلوس آنچه دیده میشود
همان یکدست است که نمونه آن را بجهود از ترس میرد
و بقیه آن از شدت لطف محو میگیرد

عندلیب آشفته رثیگوی این افسانه را دفتر رنگ افتاد
اسبان توپخانه را بدست گرفته مست اند عنقریب پشت
و محو نظاره جانان فریاد میکنند که ای مسلمانان اگر
رحم نمیکنند باری باین زبان بسته ها رحم کنند که
عمری است نیزه جو نچشیده اند و آب شان کشیده شده
در این زمان از هاتف غیبی میشنود که ای کور باطن
کر نمی‌بینی اوضاع کار را بدست زبان بسته ایست
که دولت ایران از سکوت او شکسته گردیده شده
آدم حیث که هیچ الدغ های رسیف آثار را مسطح کند
مستقیمی دولت

متبعین هر دولت که از روزنامه‌های اخبار
شاپیج علمیه دیده و فواید کلیه برده اند از این روز
نامها چه بهره خواهند برد عذر وزارت علوم را
بقصوری که علمای اعلام در نشر منتخب علوم دارند مقبول
میدانم لکن آنچه حالا در روزنامه اخبار ایران
منطبع میشود در جدول خارجه اسباب تعجب و خنده است
و وزیر علوم مورد طعن که مسطورات اوراق
روزنامه و منظومات آن تمرد خدام و خشم ایران
و تبعه اولیای دولت را ثابت میکند و عبارات

مقرّر است روزنامه جرمنیه بود که مواجب و استصوابا داده‌اند
وعده و آنچه از دولت بوکر باب میرسد دارا دانی
حق قدم است که با فرمانی و بیکاری راه میرزاده
و اگر از برای دولت کاری روی بدهد تا از طرف
شاهنشاه امتیاز مخصوصی بایشان داده نشود بهیچ حرکت
اقدام نخواهند کرد در یکی از روزنامه‌های اروپانی
نوشته بود چون حاکم اصفهان برعایا خوش سلوکی
کرد لقب جنابی باو دادیم با حمایل شمسه مرصّع و حکومتی
موضع دیگر که از آنجا نقدان سرتیپ چون مواجب بر او
خوب داد

خوب داد رتبه امیر تومانی مرحمت شد مثل حکام دیگر که
در خور این امتیاز نیستند همچنان به به سلوک شوق شده و آن
سرتیپ که باین رتبه جدید رسیده هنوز از عادت قدیم
خود که پامال کردن حقوق نوکر است دست کشیده
والبته این حاکم و سرتیپ در اجرای این عادت یکطرفه
بوده اند که به آن در درجات بهیچ جه اعتنا ندارند
در نمره ۵ ۴۴ مینویسند که میرزا حسین خان قاجار اسباب چرخ
سکه را آورده و چرخ ریسمان تمیز کرد در ادارات حکمت
و دسته‌های وزیر علوم بشان و حمایت ... مشغول شد

و به دو نفر از همراهان ذوات شان یادری و یا به انعام مرحمت
فرمودند یعنی اگر خانه موسی الیه و همراهان او از زحمت
کشیده بودند این حرکت سلطنه هرگز در زمین شمردن
با یکدیگر ملاقات میکردند و ضرر این هرج و مرج آن هرج و مرج
نتیجه بوزارت علوم از این که مباشر روزنامه است
باید آموخت که در روزنامها از امور پوشیده خارجه
بوجهی نسبت چیزی بیان کند ثانیاً تدابیر اولیای دولت را
در نظم مملکت و منافع ملک و ملت و هرچه بهبودیت شان
نماید ثالثاً اخبار و حوادث داخله را اگر نباید وقوع
ناخوشیها

ناخوشیها و حسن معالجات اطباء و تدابیر حفظ
صحت و تقید واقع شدن ادویه جات
مجربه متحده و شفا یافتن نفوس و طعن و توبیخ اراذل
و دنی و اشخاص که در وقوع ناخوشیها فرار
کردن ایشان سبب وحشت و هلاکت دیگران
شده و مدح و تمجید اطباء و کسانیکه در حضور
حوادث خود را ضعفای بی دولت و پای
درگیر رسد فرض کرده اند و ارباب ثروت
متعقب خدمت نشده خدمت بزرگان خدا

برخلاصی جان وراحت بدن خود ترجیح داده اند
ودیگر آنکه ترقی امور تجارت وزراعت ودیگر کار
تازه که دراین امور شده ونیز پیدا کردن وبکار انداختن
معادن وجاری شدن قنوات وتشویق اشخاصی که
اراضی بایره غیر ذی زرع را دایر میکنند ودرخت
وتحریص در اکتساب علوم وفنون وصنایع وایجاد
مدارس واهتمام در تربیت اطفال وتهذیب
از زرادی که درجمیع ملل ودول اجانب تحریریه
ومملکت دولت ایران شده ودر اقطار عالم شهرت
یافته

یافته واز تالیف وتصنیف تازه علما وحکما واطبا
واهل هنرهای ایشان وخدمات تازه اولیای
دولت ودیگر کارگزاران خویش هرچه باعث علو دولت
رواج است باید نوشته شود روزنامه ایران از
این فواید بهره ور نیست ازهرچه بپردازد خوشتر است
جناب آقا چون این درجه واعتبار را از [illegible]
تحصیل کرده اند اگر میرزا علی را بمنزله روح خود
میدانسته جا دارد وحضرت میرزا موسی در نظرشان
بهشت این پسر ودیعه ایست از آن پدر که با محبت

خان عهد و میثاق ثبت حقایق و احوال کشیده تا قبایح اعمال

را در نظر پادشاه قدری پیش از کشف شبهه جلوه ن

و داد راست میکرد نرخ بالا میرفت نان مردم را

بسیر رعیت میرسید این شرحه دقیق و قابل است سپس

اعمال او را پامال میکرد با شکایات مردم و لغات درشت

قیمت نان و تدابیر متعلق به اولیای دولت را مشغول

میکرده و پادشاه را خوشنود که هشته بزرگ بدست

وزیر خواسته ثمرات ببین تا پیر ریش سپهسالار را

گرفت در شیه و پسر را کند عیسی را وزیر کرد آقا را در سلطان

کاشی

کاشی و بصیر جمره داد حال اگر جناب آقا میرزا

عیسی را بر خود تقدیم نموده هم در وصیت نیز از

تقصیر کرده و هم در تمهید خط خود زیرا که نسبه که

داشت جناب زان پادشاه به میرزا عیسی رسیده

اگر دامنی برای آقا دست بده حاضر نیز بسم شهود

دشوره مالوف اظهار حیات کنند دکه ایت تازه

برای آقا ثابت نمایند این دهن بار که نقش خطشه

آن زبان بسته است با نفس عقد فعال است

و فعال باشد هر تقاضی از او ظاهر کنند نگردیست

وجه جاذب آن معقول است

پدر او باران نس دنبال

دستهاش ظاهر مثل حرف بود که جاهلهای گشنه

و بدبخت ها از قبیل خرزوی وغیره در استیصال است

ایران را خراب میکرد اگر کسی یکبار زاری کرد

تا از تخته زد به تخته مرگ رفت از سلوک لجوجانه اود

خارجه و در خشم نفرت در شده که هیچ قانون

دقیقه نمیماند در دست بی آبروها پای بخت سلطنه

که حق سکون ندارند و شاه ششپس در دست جمیع

بجای ایران است

بجای ایران است همچو شخصی حاکم شده در حق این

ولد سراسیمه که در سیاست اعمال و افعال بجاتر

فش و فجور هزار لکه بر تربت پدر زده جای هیچ حرف

نیست چکش را دار الحمد فرمغی پیش کاری را در این

دیده دلخور وجوه دیوان را در چکه و شراب مخروبه

صرف کند و آدمان سوای آن ده رشته کره گیا

بفرح زاد میرود کی سنی عاشقان و همراه آبله شد

چندین رشته دیگر به دست آورده چنبه رود رشته

دیش میرود و شب همه را آب خواهد کرد حباب میبرد

عیسی با کرام اگرچه پیش است در این سه چهار سال
پیش کاری و چنین جزء عاملی بحواله خود همه چیز گرفته
و بحواله دیوان هیچ چیز نداده از وجوه شهریه به اگرچه
از بابت حق الخزانه و نهر ماخوذ کرده اگر گرد کرده گذشته
و ماخذ آن چنان مغشوش است که گفته کرده او و
محاسبین او هم از حساب آن عاجزند حساب او را آنچه
کشید رو کم ماخوذ او از حساب گذشته جمعی از چاکران
دولت خواه و در این تعدیات و زیاده روی
و پامال کردن حقوق حق که از میرزا عیسی در این سال
از ظهور کرده

او ظهور کرده و تسکین خاطر مبارک را تأدیب نمایند
که از اموال آنها بار المال به دیوان رجع اشتغال
خواهد یافت ما میگوییم اشخاص هم پیش
خود تجربه نامه و البته برای حفظ خود تهیه باید
کرده اند حلم و صبر شاهنشاه را دیده ایم
افعال میرزا عیسی و ما حق گفته کان دیگر
باید توجهی کرد که به ذوق و سلیقه وزارت پناه
مناسب باشد شخص دیگر که وزیر باید پادشاه را
بجمع از وجه باشد که آنچه این اشخاص تحصیل میکنند

بالمآل به دیوان خاص اشغال خواهد یافت
این ترجمه را بعد از آنکه بالمآل ملاحظه میکنیم
فقط رواج میشود با بقای شخص وزیر مالیه حاضر
حالیه او که چند روزی هم در فرق ایران
بجز دکیسه دکده دیوان را خوب پر کند
تا به چند دینی بدست کیت و دنبال این
عمل را ایقدر کشیده که نفوس بی تشنای
رعیت یکی از غیرت شاه پرستی دست
کشیده و از برای محافظت جان و مال خود با
بجنبند

بجنبند که بوزارت مالیه معلوم شود زیاده است
گیت به درفشاری حاکم اصفهان
و خراسان و مساعدت که از ایشان بار با
دهقان رسید سبب آشکار است و در اغلب ادوار
ممالکت دو ثلث از نفوس این مملکت
عدل و انصاف پادشاه را بی جزا که
این دو حاکم باید به عزل فوری و ضبط
جمیع ملک و مال و حبس ابدی آنها است
و جزای دو بین انتقام کشیدن از دیوان

و انتظار آنها است بدرجه که عشره تلف نظر شده
اگر این در جزو دهی بماند و بعلت و ابقای این
در حاکم روض بشود که دقیق از اندوخته های
آنها سهمی با دخواهد رسید آیا این سلطنت
سلوک این دو حاکم که نقض اسباب غضب
خداست نخود آنها راجع است یا پادشاه
پیش از وقوع این واقعه عظیمه دخنه در شیراز
که جمیع جدود ایران را فراگرفته بر پادشاه
در جیب دست خود بنمایده خود را شتاب
وعجله

و عجله مغیبه به دل کند این ماخذ کنندگان را
که پیر در سنین و شهور صاحب آلاف و گرورها شده اند
بمقام سرسلطنت پادر روبر سدا اسلاف شما
که در ایجاد بدعت و تاخش رعیت پدر شما
بعد از مخلفات آنها تقدر یک بار حقیرانه
که میرزا عیسی برای یکی از معدنات این شهر
میفرستاد نبود این همه تفاوت از کجاست
همین که رشته کلام باینجا کشیده دهنها باز میماند
و چشمها ره پیاپی میشود و جواب با شاره داده

می افتد مردمی الیه شخص ریاست کلیه است
یعنی ما با او هستیم ببقای او ما چو آرام می‌گیریم لیکن رد
ناچار کنند با بقای این اشخاص وجود ایشان را
بمنزله دیواری میدانیم محفوظ از هر شکر جای
شده باشد این دیوار مثل قانون طبیعت
و مانع شده باشد از اینکه امور تابع یکقانونی
شود و که دلک نگذارد هیچ کاری بمقتضای
طبیعت و هرکت جوهری خود راه برود بعضی از
متقفین ایرانی که ما آنها را قاتل حرکت و اسم
کهنه نیتیم

گذاشتیم کلمات جامعه برای حفظ این حالت
ضبط کرده و هر وقت اثر آنرا پیش تر
میدانند بعرض دعا میرسانند
تصدق بروم کسی را ندارید هرچه نگاه
میکنم جناب آقا میرزا عیسی روی هم رفته
از این مردم بهتر دکانی ترند ببینید صاحبه عرض
می‌کنم رشته کاری به دست این مردم در
کارها هم بر فتیت از جانب هم صدالله
در بیاره به حرف غرض آمیز مردمان مفسد

عبث خود تان را بزحمت میندازید مردگه را

دل بر زنید   پرورش چینی با شان

میگوید ای کشنده کان دولت ایران از خود

معطلی این شخص جز تعطیل امور دیگر حاصلی نمی

دولت چکار ساخته است اگر زحمتش کم کنند

بچه دلیلی اسباب زحمت خاطر پادشاه

خواهید شد   رفتیار زین جار که تهدید

کننده نظم در توده دولت است از بسیار حکایات

مرد چیز است که طبع بارد و در این تن رسال

برف برای

بعهده ضعف جنازه موکول کردید زنج و کیدن

بازداده و میمی آنها دست هرچه میخواهند

در کمین میکاهند و بر زنج می افزایند واحد را

مجال حرف نیست قرص نانی که بنبر میبرند

به ممبر میبرند عذر نمی نمیکنند نخشان همه از

عصیان آدم است و نتیجه منوته و عوض شدن

بذر کننده قدیم و قدوم کننده جدید که اگر آن

کنده را از بهشت عدن بیرون کرده این کننده

آدم را با اجرتها دست بخت خلد داخل میکند

ناگاه از ثکنه بوق بانگ با بشری عیوق میرسد
دهانهای بسته گشوده میشود و دکانهای گشاده
بسته دسته دسته میریزند ریزه های نان ربوده
جان میکنند   اگر روزی قرص معهود
ارزاق شور طلوع کند گویا طلوع میکند از بهشت
آفتاب قابلیت برپاست که گاهی طبیعت
بعد در دفع تقلبات این ضعف که بمنزله دهد
ردیه اند قوت میگیرد دکانها جمع العماره
اصلاح میکند و دیگر محبس تو رد خلط تازه تولید
میکند

میکند که طبیعت بعد بکلی از دفع آن عاجز میماند داشتار
خبار چند درجه از آنچه بود بالاتر میرود
ضبط ثلث مال امورات که دیگر بقیه است
همه قحط ها را از نظر اولیای دولت تر کرد
دیق دوقات رضبط کردن املاک مردم
که در معنی لغو کردن رسم زراعت و
حقیقت است همین گماشته اند و لطیفه خبار
دهقان کاهی ورده اند که با ریش سازند
وده تا زند   در جمیع دهات

اربابی که صاحب آن معیّن است و جمیع دیوانی
آن شخص صورت عمل بخواهند و صورت
آبادی را محو نکنند که صاحب ملک حاصلی از آغاز
بیرون نخواهد کرد و مخارج سال خود را در هم
نزول تحصیل نماید در این تدبیر وجهی منظور
منت چرا که رئیس کل حاضر پادشاه را
فریضه کرده که دهات آباد مردم را تشویق دیوانی
ولی زراعت کنند تا شهر خالصه شود و لضبط
ویران در آید جز خود آن دولت اظهار
غیرت

غیرت کرده ولی با اعمال قدرت ایشان
با دقت در خارزان متفاوت است که عنصر از هند
عکس دور چین و سمک و پیشرفته که آیات
عقلی و عدالت حزم است بنظر این عمل از شیوه
و عصار خیز زدن را تعالم از راه دار انجره
کنند با آیت های شنیده از زور استقرار راه
در استقرار کار ساری و صدد قیمتی کش آید
دنیا زور کش و آتش برز آمد آدم شور امداد
مرده آنکه در کور کشیده چاره نشد از نیز راه

نهادن گرفت که ساعی از آب نهادن
بردن بود و مهتاب گز پیمودن بطعمه مقرر
قانع شدن طریق خاموشی گرفت
و بخواب خرگوشی رفت

اعیان و اهل بیت ارکان دولت را
تشنیع آوردند که عمی نان از دریده جناب
آقا مستفاد شود و گنجینه نظم این عصر بعهده جناب
طبیعت مقرر گردد تا گوهر ضمیر پادشاه اکبر زادت
این مهم جز آنکه اصلاح آن را بخط و خطابی کلی

کلی و اسباب ترضیه بو تصفیه شود و صفحه
نان از سیاه نخمه ها که میرزا موسی مرحوم
در صفحه ری پراکنده بود صاف و ساده گردد
جواب مسئلت ایشان مقتضای یک
مصلحتی باز بازداده آقا و گفتگوی مجلس منوط
گردید رقعه ابلاغ منتظر شد مجلسیان حاضر
شده صدر مجلس بقعود جناب صدارت
پناهی زینت گرفت اهل مجلس برکوع
رفته قوه کاذبه سجود کرد پوزه بخاک مالید

هرچه بکوزه بود بعطر ادویه شمیم انگوره مشام مجلس را
تعطیر کرد بر روان لسان الملک سپهر شاد
شده دین خود را ادا کرده از حق نعمت ابابکر و ابنا چه
کتاب ابابکر و اهر کر صدارت جناب آقا
متعرض بنود این مجلس مرکب است از اجزای
متفرق الخیال و متشعب الاحوال که سابق مینه
دل و زبان ایشان را به آفتاب مزاج کنند
به مادر شاه   اصحاب آنها باستی باشد
لفظی است نه باستحقاق عقلی در این مجلس آن
روی

رای متحد و مصاب است که از مصلحت
عمومی خارج باشد   اعضای مجلس
بجانب آقا ناسی جسته هرکه ناطق بود
صامت شد بفاصله یک دقیقه علامت
استنطاق ظاهر گشت یعنی از وجنت
آقا حرکتی احساس شد معاون الملک بفراست
دریافت و دانست که کشف مجلس را
بنطق خود که از عین ذخیره رمات سیراب نمود
شربت آبی دهد جرعه جرعه بر فراهان در کشیدن

و تیر فراوان در ترکش داشت تخش تری که
از شست او جست به پشت معاون نشست
بیچاره معاون مثل را بند از گرفت
و اشک به دامان ریخت رو با آسمان کرد
و گفت خدایا تو میدانی که حمله حرمله از روی
لجاج و بهکاری است نه از احتیاج عقلی
حکم منوبه شد چوب های تیر حرمله همچنان
در هوا متطایر بود و اعضای مجلس رحمهای
منکر میرساند منظره وحشت در جنب اهل شهید شد

معروضات

معروضات مجلس علمای اعلام رسیده بارگاه قدس
جای عدل شد و از حضرت اشفعه حاصل
شد که آخر الامر مسئله نان ردیف دیگر
و صحیح برات و نظم کارها و ظهور حضرت
قائم علیه السلام شد پس امر ملوکانه شرف
نفاذ یافت که این مسئله کهنه مسکوت
عنه باشد هم گرچه خلی دوران را
اصلاح کنند   دولت ایران
از رعایت اکرار ترتیب یافته کان خود

هریک ارباب یکتای پادشاه در تقویت مملکت
بودند الصدارت تأسّف نیست که از عدم رحلت
این بزرگان متأسّف است آه ازین قوم
با حمیت بی دین که در پرچم از گرد زی ترک
خمسه دلر فردین هزار درجه بالاترند اگرچه ش
درین سفر که موکب همایون بدیار عرب و بلاد
عجم توجّه دارند این با حمیتان ملازم رکاب
بودند در جوار دارالخلافه نبی علیه السلام بخواب
میرفته دولت ازدن از سر کفالت زن بچه
خواب

خواب آلوده میکرد شمع حریم راهبی
افروخته که بخت را میرود این سوخته
جواهر مجرّدات و ذوات کملات زمره بشر
در سر و سفر نه که خود در از محل وضیع بمنزلتی
رفیع جای دهند و از ضیق دل بجهان
پایگاه وسیع عیش رسند شاهنشاه
روشن ضمیر عدیم النظیر بعد از آنکه تپه پیر زار همه
امور منقطع دید پای بر بساط جناب اجل زد
دست بذیل حبل ذی عزّ و جل نزار زد ائمه امام

مراد هجرت کرد و نیز هم آن دیار که دار السلطنه اش

همت فرمود که توده‌ی باشان در خدمت حضر

کنند رستمی است و در دفع شر خوارش دادوی

تا که آفتاب دولت از مطلع دیگر جلوه کند

و النقصان ملک با مدار ملت انتظام کرد

که منصب هر آنچه شرع قائق دیگر است

قاتش دولت را بشخص حقیر سپرد و چون این

فقره مسئله ترث راجع بود شخص واحد را

میدرخ تقاص نخواهد است   سال تحریر این

خجسته

خجسته تقریر که از روی حساب اسلامیان میگذارد

دویست و هشتاد و هفت از هجرت خاتم و نخست

نبی آدم که گذشته در تمهید اسباب سفر مکیدی

رفت دین محمد شارق و قبض بالدین لاحق

در جنب حضرت حضرت نبی سهمی منظر آمد

عزم توکانه که رحمی مطلب بود با علما

دولت معجز شد مقرر کرده مجلسی تشکیل یابد

اعیان دولت در خور گفتگو حاضر شوند

و از فروع مطلب و فصول مسئله آنچه را

مقرون بصواب دانند در حضرت اعلی عرضه
دارند رعایت میل جناب آقا در مورد غضب
قوه کاذبه به بصر ارن رنجور کرد و صاحب نظران
مجبور که محکمات عزم ملوکانه را تثبیت ثبات دارند
خود فسخ نمایند رشید بر الفضل لدن حرفه حرفی دنی
شهر آشوب که شهرت کتابچه نویس شهره است
ورای بحشم چین آبرو بحشم دیری کتابچه محضر حق
نوشته دامنی کمر زد ثبت گلی آب گرفت
دسته گلی باب دارد تکمیل به مرتبه مخصوص در جرگس و باقی که در شباب

که درش لب دم چاپ این سفر بود پیداست
از شوره تقسیم زنده و در عموم فضل نیم یا پیش از آنکه
مطالعات از صدر حق رفته حظ دیده و صحت شنیده باشی
و شهره پرسیت که شقاوت [illegible] متعدی است
دارد وزیر علوم لازم است زیرا که اختراع وزیر علوم
از دفتر اردوی رکاب همایون تنها حواله ورود از سعادت این
سفر محروم گردد حرفه معوق همه کس را ممنوع نخواهد شد
در باب وزارت و صحت باشد سری شاه در دوران
حالت ماند از فدیه عزم ملوکانه وجشن این سفر

فصیح بقلم آورده و در مزی چنیه بلاغت آب و صفای
در خوشاب که نمونهٔ از مکنونات خاطر خیره داده بود
در دری درج کرده بعرض رسانیده از رنگ تابان
دپان دیبان اگر شکر رنگ خرند و گهر سنگ عجب
نیست کز آن سخن؟ همی ده شکر بود و خجلت بخش گهر

بر هوشمندان دقیق النظر پوشیده نیست آنچه درین
اوراق ثبت افتاده بر پایه صفات راجح است

بنده دولت سامیه   برنده چوبدا اگر آن مرد زند
بنده گ

برنده که چوب زد بر گردن زد   از دین گردد غبار
که از ذنب تازی و زردی مرخص رجوع تسه
دولت ایران دیگر جای بسیار تاریکی محسوس است
اگر وقتی راه خدعه برای او پیدا شود دشمنان
نظم و قانون جدی دارند که از طریق جدید آن
راه مسدود شود   هیچیک از سلاطین عهد بقدر
پادشاه ایران در ترقی دولت و ترتیب رعیت
سعی و تقدش نکرده ولی از سعی و تقدش او ذره
کم در ترقیات مطبوعه حق رفت حاصل نشده

بلکه قوت و قدرت دولت تنزل کرده و نتیجه
معکوس داده و سبب آن اینست که در زمان
مزبوره هیچوقت راضی نشوند راه منصب و اختیار
و استقلال ایشان بواسطه وضع قانون مسدود شود
اگر وقتی باصرار و میل پادشاه تبعیت
قانون اقدام کردند به اخذ اصول قانون و نظم
قوه حکمیه از قوه اجرائیه حکم نپرداخته‌اند
حواس خود را مصروف داشته بتقلید فروعات
را به اعتنا اصول و ثبات اصول نفرموده پادشاه معلوم کند

ضعیف و مبهم است که نتوان فهمید دولت بزور
حفظ داخله مملکت و دفع حمله خارجه را بایستی
حوزه کرد یا بوسایل آسمانی و مواعید صادقانه
میرزا نصرالله خان میگوید وزارت امور
خارجه مفتاح کشف معانی مخفیه دولت و مظهر
عدل و قدرت پادشاه است این وزارت
جلیله چون از صورت پادشاه حکایت میکند
حسن و قبح او فوراً در خارج اثری می‌بخشد آن
اثر بلافاصله بملت برمیگردد پادشاه ایران

راستی از وسعت و رونق این وزارت هیچ وجه
مضایقه نکرده است اما از این وسعت و رونق
هیچ اثری ظاهر نشد جز اینکه وزیر امور خارجه طالب شد
رد موجبات هنه به طبیبی با کمک و متمول کرده و همه
خود را یک صورت طمع شان نمیده که هم
نسبت شأن سلطنت ناقص و محضر است و هم نسبت
بمصلحت دولت و اشتهای اشخاصی که از طرف
دولت ببلاد خارج ابعاث میشوند این وزیر
باید بر جمیع رو از خود و ضعف دل میکند تا باده کردن
کمیسر

یک مبلغی که نجاز ان او باسم تعارف تادیه
کنند بحکم رشتی ره جی قرعه مأموریت باسم
آنکس بیرون می آید که مبلغ تعارف را زیادتر
و زودتر اداکند از این مأمور در ترتیب امرا
موکول و اجرای مراسم ادبیه و تسویه مهام پلتیکه
تکلیف ساقط است و تکلیف لازم الادای
او ترضیه طلبکارانی که از دست اما اتهای
مأموریت بروی او هم خواهد رسید و عاقب آنها
کی نه بشد که باسم واجب رو دولت بمحض رحم

که مرگ را برای راحت روح خود از دنیا خسته
میدانند و از پادشاه یکنفشی هم رسید که مجبور
نشود مگر در مقام علاج این کار برآید
بسربازان ایرانی اگرچه میرسد همان تقدیر ایشان شده است
که یکمایه آن کفاف آن بگردد که آنها را زمینه
دخواهد کرد در موجبات منع و تاخیر همین مبلغ
نیز تا پیری بکار رفت از خلوتیان امین نقش
شد که بآن رقم کمتر آدم دیده شد در بدو امر
بمتابعت لفظ امانت که جزء لقب او است

و نقش با مور زنبور و سنگتوری میکنید و آخر
تر دنیا ظهوری کنند چنانچه در مولدات این حق
رقم تازه دست که نقاشش ایرنهاد اختراع
کرده و نقش آن شوری داده است

میگوید پادشاه ایران در علم و اطلاع بر خواهد
نقطه و آبادی و شاهچ عدل و انصاف بر آنهم
همه و شخص اول و فرد کامل ایران است
و در بالاترین درجه تتبع و اقتدار هر دانی
مفرغ نقش شده کرده و میان علم و هنر بازیاده
جداگانه.

بخدمت نیاز میفرستاد و بحاجت نماز میکرد و همین
معنی منصب را داشت بی قصه و ذهب اورا
چنان مست کرد که دانشش از دست برفت
خانه را از رهن رها نداد و خاطر از دهن تهی و تهی
خالی دید جامهٔ فاخر در پوشید و بر مرکب قاره در نشست
دیگر چه علم چپ زند یکقدم چون رخ را بالا بنشست
یکقدم چون پیل رفته بر اسب در التصدیق محکمت
وز دل سنگ با دلها و تحدید ازان سهم خورد جدا بت
شده با حرافان شهر شریک سایهٔ آفتاب نقد
وجوه را

وجوه را از انه وخته کرد و هرچه بانقد سوخته بود باقی گذاشت
و بسیر مینی عقل و ترشیا ره و شته ی خود بجزر دبیر ازان
واده و خشکه از ایشان قبض گرفت این صرهٔ همیکن
و درین دو تحت دولت شرمی دلگاهای حره و نطقی های
گشته خانه و دخل سکیند که دولت ایران در ربطهٔ حقوق
حساب خودها جزاست و اگر یرداست از اینکه ادمی ببشند او
منتج کنند لقب بهبه تا مردم را عقب کنند با دراز ش
آنچه حقوق حساب دیوان است بهسیتیاری ورودان
دفتر خانه یعنی فرقچیان سابق اند که برای خود جمع آوری

میکنند و چیزهای بهای صعب الوصول را بپای دیوان

میگذارند و قرعه قصص آنرا بنام این دیوانه میزنند

رجوع بمدرس نظام یک رتبه شرافت محموده

الخصال مرضیة الفعال چه نیک دستک از اقتصار

کنند و این شعر از برای شنها ترجمه و تقدیم داد

تو هر رنگی که خواهی جامه میپوش

که من آن قد موزون میشناسم

دست خوف و جوع پوشیده و با کمال خضوع بکویت

تشنه زنده دل را از آب حیات ممنوع دار دیعداراز لطف

شاهنشاه

کردستان و عربستان و غیره را بفتح عراق

عرب دعوت کرده و بانها از ظلم حکمداران

ایران چه صاعقه رسیده که هوای نامناسب

و بادهای سموم عراق عرب را بر شدت

خوش آب و هوای ایران رجحان داده اند

سبب از آنکه باد سام بر ایشان بردوسلام شد

رعیت دولت عثمانی و تطبیع آنها چه قوه

و حدت کرد که تمامت رجال قوام و عشایر خود را

بآن دیار جذب میکند و در حکومت حالیه

ایران و ولایت را وابسته یک مبلغ
معیّن نمایند جور مقاطعه نموده به چهاردهٔ
که با اتصال رعیت ایران را به بلاد عثمانی
میفرستند زیر دخل عراق عرب بجائی
رسیده که مهمات حربیه دولت عثمانی
در جستهٔ که با ایران خواهد آورد فقط از جهة
عراق عرب تحصیل میشود مجاورین عتبات
عالیات هرگاه اعلیحضرت شاهنشاهی را
در مقام فحص و تحقیق برآیند قرار یابند ایرانی را
باسم و رسم

باسم و رسم از سال حضرت شاهانه میگذرانند
و فواید مراد عشره را که برای تبعه دولت
ایرانی شده در پیشگاه مبارک تشریح خواهند کرد
وچنانچه نمره هم از روزنامه مشرقی که چاپ میشود
مجاورین و سایر رعایای انگلیس بابت میشود
با ترجمه چند فصل از روزنامه روزانه که در
نمره اول انطباع شده بنظر انور مبارک رسید
تا آنچه در این اوراق ثبت شده بعرض
شخص کاتب حمل نشود   روزنامه مشرقی

وضع حالیه ایران بعهد ضحاک تشبیه میکند باینکه
سلطنت ضحاک باز ازروی کمال نه بیرحمی وظلم حد
ونهایتی نداشته ما سلطنت ایران نیست که
قانونی وظلم وی بنهایت ممالک ایران را
شبیه یک بیشه کرده پر از جانورهای درنده که
طبعاً در قصد یکدیگرند

وجود این جانورها

رعیت را از بی قدرت پادشاه پریدن بره
اطمینان آنها ومالی را از جمیع خلق ایران سلب
کرده